

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک وقتی مسئله به طور کلی دور می زند در دایره مخالفت با اهل بیت و در نقطه مقابل آنها قرار گرفتن، زیرا تفاوت دارد نقطه مقابل مثل معاند می ماند مثل خصم یک وقتی نه مسئله به نقطه مقابل نیست نقطه مخالف با رضا است مخالفت با رضا و مخالفت با اصل مسیر تفاوت می کند و در بعضی موارد مسئله به طور کلی به نیت شخص برمی گردد که این نیت نیت عناد است کاری که ابوحنیفه کرد - تحریک مردم بر علیه منصور بود و بعد نامه ای را که برای افراد نوشته بود به دست منصور می رسد و به مقتضای همین نامه منصور دستور دستگیری او را می دهد - برای چه این کار را کرد؟ می خواست چکار کند؟ می خواست خودش بیاید و مسائل را به عهده بگیرد و بعد هم که به او گفتند تو که می نویسی چرا خودت نمی روی؟ اگر بیل زن خوبی هستی چرا باغچه خودت را بیل نمی زنی؟ گفت من وظیفه دارم

که فقه را بگویم، احکام را بگویم، مردم را بفرستیم بکشند تکه تکه شوند در جبهه، خودمان بنشینیم فقه را بگویم، این بهتر است، عالتر است، این جور می فرمود! البته خیلی دیگرها می فرمایند و ابوحنیفه هم یکی از آنها بود.

منصور فرستاد و آوردند او را زندان کردند و در زندان مرد آیا این شهید است؟ ممکن است یک شخص هزار جهت داعویت خصمیت با یک شخص داشته باشد حالا چون خوارج دشمن معاویه هستند پس دوست علی باید باشند؟ نه، دشمن هر دو هستند، این مثلثی است که سه ضلع دارد، یک ضلع علی و یک ضلع معاویه و یک ضلع خوارج هستند. دلیل نیست بر این که هر سه ضلع مثلث بر صحت باشد یا هر سه ضلع بر خطا باشد بلکه دو ضلع بر خطا است و یک ضلع بر حق است که آن علی است. حالا ایشان هم با امام صادق دشمن بود هم با منصور یک وقتی از منصور تعریف می کرد و جزو نزدیکان او بود مثل همین که همه داریم می بینیم یک روز بر سر سفره می نشینند و فردا هم بخاطر دنیا به جان همدیگر می افتند و بقیه تار و مار و نابود می شوند.

ایشان هم همین طور بود. آن کسی که دارد می آید و می گوید که دستش را قطع کند بعد معلوم می شود که قضاوت اشتباه است وقتی می گویند چکار می کنی؟ می گوید بابا این حرفها را رها کن! حالا هر چه شده گفت بابا الان دارند دستش را قطع می کنند گفت راحتمان بگذار! حالا یک دست هم قطع کردند طوری نیست! آیا می توانیم بگوییم این یک آدمی است که کاری که انجام می دهد موافق با رضای امام صادق است؟ می توانیم یک این چنین آدم بی دین لا مذهب کذا و کذا؟ نمی تواند این طور باشد، پس معلوم است مخالفت او هم با منصور کشکی است، غلو است، دواعی بوده است، ولی این را در کتاب، بعضی جزو مفاخر اسلام ذکر می کنند!! این همان دیدگاه مادی است که من می گویم ما فقط از نظر ظاهر نگاه می کنیم که مقام اثبات است در حالی که ارزش مقام اثبات به میزان مقام ثبوت آن است اگر ثبوت در این جا ثبوت ناخالصی باشد اثبات آن هم اثبات ناخالصی خواهد بود افراد هم در این زمینه متفاوت هستند معلی بن خنیس جزو افرادی بود که

حضرت او را نهی کردند ولی معلی خودش را شاگرد امام صادق می‌دید نمی‌توانست صبر کند، تحمل نداشت خیلی سریع، بند را آب می‌داد و به خاطر همین سرش را به باد داد و حضرت که می‌گویند این کار را نکن صرف نظر از این که برای ما مشکلات ایجاد می‌کنی، خودت از بین می‌روی یعنی حضرت به معلی می‌گفت قضیه قضیه خودت تنها نیست ما را هم به دردسر می‌اندازی ای کاش فقط خودت بودی می‌گویند این شاگرد تو دارد کشف سر می‌کند و اسرار را اذاعه می‌کند.

حضرت می‌فرمود اگر من امام هستم پس بنابراین می‌گویم ساکت شو! هر امامی باید یک مأموم داشته باشد، امام که نمی‌شود برای خودش امام باشد! پس این مأموم ما کجا رفت؟ اگر تو به میل خودت حرف می‌زنی پس من دیگر امام تو نیستم، تو هم برای خودت امام هستی و هم برای خودت مأموم هستی.

در جریانات سنه ۴۲ همین آقایان نهضت فدائیان را من می‌دیدم آنها با مرحوم آقا ارتباط داشتند، می‌آمدند خانه، اسامی آنها را نمی‌برم ولی می‌آمدند

شش تا هفت تا، دو تا یکی، نصف شب بین
الطلوعین - اکثرا شبها می آمدند - در آن جا صحبت
می کردند. بعد از قضیه گرفتن آقای خمینی آنها
آمدند و می خواستند به همان مسائلمان ادامه بدهند،
به همان روش ادامه بدهند، مرحوم آقا به ایشان
فرمودند بالاخره شما تابع هستید یا متبوع؟ ما این را
بفهمیم که شما در این جا چه می خواهید بکنید؟
نظرات در این جا مختلف است، سلیقه ها متفاوت
است، یک سلیقه می گوید الان باید فلان عمل انجام
شود و یک سلیقه می گوید نه من می گویم فلان
مسئله نباید انجام شود، شما اصرار دارید... - یکی
از اینها اصرار می کرد که باید فلان مطلب انجام شود
- اتفاقا نسبت به بعضی از اینها خود آقای خمینی هم
نظرشان مخالف بود نه این که فقط مرحوم آقا بودند
و بدون اطلاع ایشان اینها گاهی دست به یک
اقداماتی می زدند که نه تنها مفید نبود بلکه مضر بود
و آنها گفتند که نه! ما نمی توانیم به این نحو باشیم که
دیگر هر چه صد درصد گفته شد ما در یک این چنین
حدی نمی توانیم خودمان را اقناع کنیم، با این که

آدمهای خوبی بودند نمازخوان و برای خدا و اعتقادات مذهبی اقدام می کردند ولی صحبت در این است که تا چه میزانی انسان می تواند نفس خودش را تسلیم حق کند؟ این مهم است! یکی تا صد درصد این مسئله را انجام می دهد یعنی اینها افرادی بودند که حتی از جانشان هم می گذشتند نه این که فقط ادعا کنند ولی گذشتن از جان تنها ملاک نیست یک بچه ده ساله هم از جانش می گذرد ولی بچه است! آن بچه که می آید تفنگ دستش می گیرد و می رود جلو، این از مرگ چیزی نمی فهمد یک دهم آن که ما احساس فقدان را می کنیم او نمی کند او فقط از تق و توق و سر و صدای انفجار خوشش می آید: چه خوب خورد به آن جا، گرد و خاک بالا رفت... لذا کشته شدن این بچه ده ساله به همان اندازه فهمش است، البته بچه ده ساله که معصوم است و گناه نکرده و معصیت نکرده ولی آن مرد پنجاه ساله شصت ساله، چهل ساله که زندگی را فهمیده، نبود در دنیا را حس می کند تعلقات او یکی و دو تا نیست، افرادی به او متعلق هستند و از نقطه نظر نفسانی دریچه هایی از تعلقات برای او باز شده است با آن بچه ده دوازده

و سیزده ساله یکی است؟! زمین تا آسمان فرق می‌کند!! وجدانی است دیگر. این نظری نیست که شما بخواهید دلیل بیاورید بدیهی است. آن اگر رفت و این کار را انجام داد خیلی فرق می‌کند می‌شود گفت که او از جانش گذشته است و الا بچه ده دوازده و سیزده ساله که بچه است چیزی نمی‌فهمد تفنگ دست بگیرد یا نارنجک دست بگیرد یکی است فرق نمی‌کند.

این افراد میزان حجیت مقام اثبات آنها که همان مقام ابراز باشد به میزان ثبوتی است که در آنها است اگر برای آنها به هیچ وجه من الوجوه این عالیتین رتبه است که ما می‌توانیم تصور کنیم - عالیتین رتبه قابل فهم و الا از این بالاتر هم هست آن مقام ولایت است که اصلا شخص خودش را در مجرای یک اراده نمی‌بیند که حالا بحثش را نمی‌کنیم ولی پایین تر که در خور فهم عوام است این است که اگر یک فردی به هیچ وجه من الوجوه غلبه حق بر باطل برای او تفاوتی با غلبه باطل بر حق نداشت، یعنی هر دو پنجاه پنجاه بود چه باطل بر حق غلبه کند، چه حق

بر باطل غلبه کند، آن مطیع امام است در هر دو صورت، این بالاترین نقطه است و کارش با ارزش می‌شود، یعنی بالاترین حد، البته از این بالاتر هم هست که عرض کردم و بحث می‌رود در مباحث وحدت در ولایت و اصلا خود را در میان ندیدن که اصلا به آنها کار نداریم.

چند نفر در اصحاب امیرالمؤمنین این گونه بودند؟ در اصحاب امیرالمؤمنین که رفتند برای صفین همه جور بودند. مالک اشتر بود، حبیب بن مظاهر بود، حجر بود، کمیل بود و فلان اینها همه جزو اصحاب بودند دیگر، اویس بود، اویس که آخر آمد و شهید شد، عمار و .. اینها همه بودند این که می‌گوییم که حق و باطل از نقطه نظر اطاعت از امام چقدر فرق می‌کند یعنی اگر با امام باشد تا وقتی که احساس کند که یعنی دلش بخواهد امام غلبه کند می‌گوید این خوب است نیشش باز می‌شود که خوب شد دیدی؟ حالا حق است، دوست معاویه نیست! ولی امام را با غلبه بر معاویه می‌پسندد چرخ معرفت این لنگ می‌زند شما این را بالاترین نقطه تصور کنید بعد همین طور دیگر بیایید پایین آخرین

رتبه آنجا است که اصلا در مقابل امام هم بایستد. آن بالا و این پایین این بالاترین رتبه و این هم پایین ترین که در مقابل امام بایستد مثل لشگر عمر سعد در لشگر عمر سعد هم افراد متفاوت بودند این طور نبودند که همه بخواهند واقعا دست به این کار بزنند به خاطر سیاهی لشگر آمده بودند که در تاریخ داریم، بعضی از اینها اصلا برای سیاهی لشگر آمده بودند و حاضر نبودند دستشان به خون آغشته گردد. آیا آنها با شمر و سران یکی بودند؟ تفاوت دارند و همه یک جور نیستند! همین سیاهی لشگر بودن سپاه کفر برای آنها جهنم می آورد ولی مراتب این جهیم و درکات آن متفاوت است.

یعنی به هر میزان از نیت یک درجه و یک درکه وجود دارد به هر میزان از اخلاص درجه و مخالف آن، یک درکه وجود دارد در این مسئله شکی نیست. بعضی نمی توانند می گویند اصلا از ما نمی آید غیر از این نمی توانیم یعنی ما باید این کار را انجام بدهیم مرحوم آقا به اینها می گفتند که من تا چه حد می توانم به شما امر و نهی کنم - در آن جریانات بنده

بودم - آیا اگر شما شخصی را که یقین داشتید که الان این صد درصد مخالف اسلام است و حیات و بقایش بر ضرر اسلام است و هیچ شکی در این مسئله نداشتید که باید این حذف بشود، من آمدم و گفتم که آقا به این کاری نداشته باشد آیا شما آمادگی دارید بپذیرید؟ گفتند نه! ایشان هم گفتند پس هذا فراق بینی و بینکم و دیگر از آن به بعد آنها رفتند در مرام خودشان لذا ترور حسنعلی منصور بدون این اذن بود و حتی خود آقای خمینی هم ترور منصور را همان موقع من شنیدم که خیلی موافق نبود، با این مسئله با ترور و این چیزها و صد درصد این ترور بر علیه اسلام تمام شد یعنی منصور رفت یک هویدایی آمد که پدر همه را درآورد یعنی اسلام و همه را کشیدند به توپره و چه‌ها کردند! تمام بهایی‌ها را آوردند بر سر کار و خود هویدا بهایی بود، آوردند بر سر کار و از ارتش و افسران عالی رتبه ارتش گرفته تا وزرا و دیگر کردند آن چه را که کردند.

در حالی که آن شخصی که خبیر است به مسائل، آن می‌داند که نباید انجام داد. در قضیه قتل عثمان چه کسانی رفتند عثمان را به قتل رساندند؟ یکی از

آنها همین مالک اشتر بود از افرادی که رفتند یکی این بود؟ در حالی که این که بود؟ بعداً فرمانده ارتش امیرالمؤمنین شد در حالی که امیرالمؤمنین آن موقع می گفتند نکنید این کار را و امیرالمؤمنین دوجور حرف نمی زند، ما نه! ما دو جور حرف می زنیم در خفاء می گوئیم بکنید، بعد جلوی مردم می گوئیم نه نمی شود، این صحیح نیست، این صلاح نیست، ای نابکار خودت از آن پشت حمایت می کنی نظارت می کنی و ... اینها کارهای ما است. امیرالمؤمنین که دو جور حرف ندارد اگر دو جور حرف داشته باشد که امام ما نیست، آن هم آدم حقه باز و سیاسی و کلک است، کلک چیست؟ کلک کلک است دیگر، شاخ و دم ندارد جلوی مردم یک چیزی بگویند، در باطن چیز دیگر بگویند جلوی مردم یک جور خبر بدهند در باطن یک جور دیگر علی هم می شود مثل آنها! این که ما امیرالمؤمنین را اسوه قرار دادیم چون ظاهر و باطن او یکی است ما می دانیم آن را که به ما می گوید همان را در باطن گفته به کسی دیگر. همان را گفته است فرقی نکرده است چون سر

سوزنی ببینیم اختلاف دارد دیگر امام نیست، ممکن است حرف دیگری زده باشد ولی ارتباط نداشته باشد به این برنامه آن که در ارتباط با ما است همان را برداشته به دیگری می گوید حالا یا اشتباه یا درست کار نداریم ولی یکی است یک حرف است ما نمی گوئیم معصوم باشیم، آن معصوم است ولی ما که می توانیم یک حرف بزنینم.

ما که می توانیم یک حرف بزنینم چرا دروغ بگوئیم و به مردم کلک بزنینم مگر همه گاه و یونجه خورده اند نه! خوب می فهمند، فهمیدند همه چیز را خوب فهمیدند و مسائل را تشخیص می دهند این جور نیست که همیشه آفتاب پنهان بماند ما خیلی از مسائلی که از مردم می شنویم اینها همان هایی است که در دل خودمان هست.

فهمیدن نیاز به عمامه ندارد بدون عمامه هم می شود فهمید شما هر وقت می خواهی مطالعه کنید عمامه سرتان می گذارید؟ تا عمامه سرتان نگذارید چیزی نمی فهمید؟ نه آقا گاهی اوقات عمامه را هم برمی دارید تا بهتر بفهمید سنگینی می کند و باید یک قدری سر خلوت تر باشد و ... بدون عمامه هم

می شود فهمید ما خیال می کنیم همه مردم گاو هستند
غیر از خودمان! و همه آنهایی که عمامه می گذارند
سرشان نه بابا! این طور نیست گاو در طویله است و
مردم می فهمند و خوب هم می فهمند و درک می کنند
و مهم هم این ها هستند اینهایی که درک می کنند مهم
هستند و الا عربده کشها نه، آن یک روز برای این
عربده می کشد، یک روز برای آن. یک روز برای
مصدق عربده می کشد عصر هم برای آیت الله
کاشانی، شنیدم - ما که آن زمان نبودیم - از افرادی
که بودند، شنیدم در همین قم که صبح برای کاشانی
فریاد می کشیدند و ظهر یک چلوکباب به ایشان
دادند و عصر رفتند زنده باد برای آن یکی گفتند با
یک چلوکباب! بابا چلوکباب پنج یا شش تومان بود.
مسکین خر اگر چه بی تمیز است چو بار برد
همی عزیز است

گاو و خران بار بردار به ز آدمیان مردم آزار
اینها مربوط به این قضیه می شوند، این ها همین
طور بودند دیگر، اینها افرادی بودند که دارای مراتب
مختلف بودند و به همان میزان عمل می کردند یک

وقتی به طور جدّ امام علیه السلام می آید شخص را منع می کند از کاری که نه این که فی الجمله مشتمل بر خلاف باشد بلکه به طور کلی مخالف با مرام امام است به طوری که شخص قصد عناد ندارد نه این که بگوید من عمدا می روم انجام می دهم و این کار را می کنم و در مقابل شما می ایستم آن انجام بدهد نه آن دیگر مسئله آن فرق می کند و خیلی قضیه آن دیگر متفاوت است ولی نه لذا شما می بینید در مخالفتهایی که امام علیه السلام با زید بن علی ابزار می کردند امثال یحیی بن زید، اینها رفتند و خودشان را به کشتن دادند در همه اینها امام علیه السلام مخالفت کرد و اجازه نداد ولی بعد هم برای ایشان گریه کرد و طلب رحمت کرد و اینها معاند که نبودند اینها ظلم را نمی توانستند تحمل کنند، عدوان را نمی توانستند تحمل کنند قضایای مختار و امثال او آن افراد هم همین است آن هم مسئله این است ولی کاری که خود مختار کرد موجب شادی اهل بیت بود چنانچه در تاریخ داریم که امام سجاد دعا کرد ولی مختار کاری به امام سجاد نداشت. او بیشتر دنبال محمد حنفیه بود.

علی کل حال قضیه که مربوط به امام است آن در یک مسئله دیگری است آن در یک وادی دیگری است ما مشاهده می‌کنیم و مشاهده کردیم که چه کارهای خودسرانه‌ای انجام شد که تبعات آن هنوز که هنوز است ما را رها نکرده است بالاخره خودسرانه نمی‌شود کار کرد باید یک عقل منفصلی تدبیر و اداره امور را انجام دهد و بقیه هم طبعاً بایستی که مطیع باشند و آن عقل منفصل هم واقعا عقل منفصل باشد نه عقل منفصل! عقل باشد.

من دنبال این مطلب بودم راجع به همین بحث موافقت و این را می‌خواستم که من در همان موقع دیده بودم در همان زمانی که نامه‌ای مرحوم آقا به آقای مرحوم آقای گلپایگانی نوشته بودند و به دنبال آن یک صحبتی بود که بنده در آن مجلس بودم و مرحوم آقای گلپایگانی پذیرفته بودند این بیان و استدلال ایشان را و ایشان بعد آمدند همان مطلبی را که در آن جلسه صحبت شده بود آن را نقد کردند و به صورت یک مقاله فقهی درآورده بودند و همان زمان به ما فرموده بودند که ما این را مطالعه کنیم که

من به ایشان بعد از این که مطالعه کرده بودم گفته بودند که باید اطراف آن مطالعه و تحقیق شود. به نظرم رسید که این را بیاورم و برای رفقا این را بخوانم چون نمی دانم که دارند یا می توانند تهیه کنند تا این که کیفیت استدلال ایشان بر این قضیه معلوم شود البته استدلال دیگری هم شده است استدلالهای دیگری شده بر مسئله محاذات میقات.

همان طوری که عرض کردم اینجا بدون مبنا تمسک به اصل براءت و امثالها شده است که اصلاً جای آن نیست، البته ایشان هم تمسک کرده اند ولی نه در اینجا بلکه در مورد دیگر تمسک کردند و از این نقطه نظر می توانیم بگوییم که ایشان هم بعد از این که همه کتب فقهی را استیعاب کردند - و به نظر می رسد که از سایر کتب هم اطلاعی در این قسمت و در این زمینه دارند - و بعد از این تحقیق نظریه خودشان را دادند ببینیم که مطلب به کجا می رسد الان ما مطلب را عرض نمی کنیم تا این که خود طرز فهم فقاهتی رفقا ببینیم که مسئله را به کجا می رساند و آیا نسبت به این مسئله و این مطلب با توجه به مطالبی که قبلاً عرض شد آیا موافقت دارند یا این که

ندارند.

با حذف مقدمات به همین نکات اصلی می‌پردازیم عرض شد که دلیلی بر وجوب احرام از یکی از مواقت خمسه برای یکایک از اهل عالم که حج قران و افراد را استحباباً و یا به نذر و امثاله از آفاق بعیده به جای می‌آورند نداریم البته در خصوص مسئله نذر که روایات داریم و دیروز هم عرض شد ولی در مسئله حج که برای حج تمتع که به عمره ابتدا می‌شود نداریم آن چه وارد است در تعیین مواقت در روایاتی که در وسائل الشیعه است؛ ذوالحلیفه برای اهل مدینه و جحفه برای اهل شام و مغرب و وادی عقیق برای اهل عراق و قرن المنازل برای اهل طائف و یلملم برای اهل یمن و برای مردم آفاقی که از این مواقت عبور می‌کنند می‌باشد.

و فی روایه علی بن جعفر عن اخیه کاظم علیه السلام فلیس لاحد این یعدوا من هذه المواقت الی غیرها و مقتضای این دسته از روایات قصر بر نفس میقات و عدم کفایت محاذاة است، این هم روشن شده بود لکن به مفاد صحیحه عبدالله بن سنان که محمدین ثلاثة آن را روایت نمودند درباره کسی که

«اقام بالمدينة شهرا» فقط همین یک روایت بود راجع به کفایت محاذاة برای کسی که «أقام بالمدينة شهرا و هو يريد الحج ثم بداه له ان يخرج من غير طريق اهل المدينة الذي يأخذونه» و حضرت صادق علیه السلام فرمودند «فليكن حذاء الشجرة من البداء» یعنی اگر فرض کنید که این جا مسجد شجره است و این جا مدینه به جای این که بیاید مسجد شجره می خواهد از این طرف برود مکه مثلا اینجا است، این وقتی که رسید شش میل، (شش میل از مدینه دور شد)، رسید به مسجد شجره چون مسجد شجره هم شش میل است وقتی دور شد رسید به این جا این جا که شد محاذاة، با یک خط غیر مستقیم بلکه خط مورّب، این محاذاة میقات خواهد بود و از آن جا می تواند احرام ببندد و بدین لحاظ مکفی خواهد بود و بدین لحاظ عنوان محاذی نیز حکم میقات را خواهد داشت ولکن عنوان میقات و یا محاذی آن برای خصوص اهل آن مواقیت و کسانی است که از آن جا می گذرند کما جاء فی حدیث صفوان بن یحیی عن ابی الحسن رضا علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم وقت المواقیت لاهلها و من آتی علیها من غیر اهلها کسانی که از غیر مدینه هم هستند مثل افرادی که اول وارد مدینه می شوند و

می خواهند مکه بروند به جای این که اول بروند جده می آیند مدینه. از همان طریق اهل مدینه طبعاً میقات ایشان میقات مدینه خواهد بود و «فیها رخصة لمن کانت به علة» و در این مواقت رخصت است برای کسی که مریض باشد که می تواند از آن میقات احرام نبندد گفتیم برود از جحفه احرام ببندد یا برود از ادنی الحل کسی نمی تواند این مسافت را در حال احرام طی کند.

مثلاً مریض است و باید لباس بپوشد و لباس هم که مخیط است و این کسی که مریض است می تواند از میقات عبور کند تا به جحفه برسد یا به ادنی الحل برسد که جحفه را گفتیم، ادنی الحل را نگفتیم و ادنی الحل را بعد می گوئیم «و فیها رخصة لمن کانت به علة فلا تجاوز الميقات الا من علة» کسی که سالم است نمی تواند بدون احرام از میقات رد شود و اگر رد شود باید دوباره برگردد، چطور این که در روایات خواندیم از میقات دوباره احرام ببندد فبناءً علی هذا هیچ وجهی به نظر نمی رسد که اهل آفاق دیگر که عبورشان از این مواقت نباشد و یا از محاذی آنها عبور نکنند ناچار باشند از خصوص این اماکن محرم

شوند و آن چه در صحیحه می گوید: «وقت رسول
الله المواقیت لاهلها» آن پنج تا است و آن چه در
صحیحه زراره از حضرت باقر علیه السلام که کلینی
و شیخ آن را روایت نمودند که «ولیس لاحد این
یحرم دون وقت الذی وقته رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فانما مثل ذلک من صلی فی السفر اربعا
و ترک الثنّین» کلمه «دون» در این جا به معنای غیر
نیست بلکه به معنای قبل است و این روایت احرام
قبل از میقات را منع می کند و درست هم است و
شاهد بر این، تمثیل حضرت است به اتیان نماز
رباعیه در سفر و ترک ثنائیه که شخص با این که
عبادت بیشتر می کند مع ذلک نتیجه نمی برد - از قبل
از میقات احرام می بندد مسافت او بیشتری با احرام
طی می کند ولی فایده ندارد چون بدون اذن شارع
است - همین طور شخص محرم که قبل از میقات
محرم می شود و می خواهد بیشتر از فیض درازای
زمان رنج زمان از و ثبوبات بیشتری بهره مند شود
بهره ای نمی گیرد و در وسائل نیز این روایت را در
باب عدم جواز الاحرام قبل المیقات عنوان کرده اند
که مرحوم شیخ حر این را جزو این باب آورده است

نه جزء «مواقیت الذی وقتها رسول اللہ» که برای غیر این مواقیت جایز نباشد و علاوه بر صحیح صفوان که توقیت مواقیت را لاهلها و من آتی علیها من غیر اهلها می‌داند و نص در تقیید است، کافی برای تقیید مطلق است که احیاناً آورده شده باشد اگر در یک روایتی فرض کنید که گفتند «المواقیت لایجوز لاحد» و کلمه «لاهلها» ندارد ما این مطلقات را حمل بر این مقیداتی می‌کنیم که خصوص اهل در این جا ذکر شده است.

با ذکر اهل در این جا آن مطلقات را در این جا مقید می‌کنیم به همین اهل فلهدا کسانی که از مغرب مکه مانند اهل سودان ارضاً بحر احمر را طی می‌کنند افرادی که به طور کلی در قاره آفریقا هستند که بین قاره آفریقا و بین عربستان دریای سرخ اصطلاح فاصله است که اینها که تمام از ناحیه آن طرف وارد می‌شوند به همین جده وارد می‌شوند و اصل آن جده است و جده درست است اصلاً اینها میقات ندارند این که «میقات ندارند» در نظرتان باشد ما با این کار داریم چون در این مقاله اسمی از این مسئله آورده

نشده است دیگر فقهای که در این مسئله نظر دارند
به این نکته اشاره نکردند البته این نکته دقیق است
در نظر داشته باشید که بسیاری از زائرینی که اینها
می آیند به سمت مکه به طور کلی میقات اینها ندارند.
تلمیذ: این چنین افرادی که بالأخره از سمت
یمن وارد می شوند، چطور میقاتشان همان یلملم
نمی شود؟

استاد: یمن پایین است بنده بالا راعرض کردم
سودان با یمن که فرق می کند.

تلمیذ: از بحر احمر می آیند بحر احمر نزدیک
یمن است.

استاد: یمن آن پایین عربستان است عربستان اگر
از این جا تا این جا تصور کنی این جا یمن است این
بالا. جده این جا است اینها که از سودان است
نمی روند دور بزنند! می آیند به جده که می رسند
وارد می شود که به اصطلاح مکه کنار است دور
نمی زنند یمن و عمان و اینها همه قسمتهای پایین
دریای سرخ هستند که بعد به دریا متصل می شوند.

و نیز کسانی که با طیاره به جده می روند میقاتی
در پیش ندارند و از جده نیز نمی توان محرم شد چون

نه میقات است و نه محاذی آن و آن چه را که ناخدایان کشتی در بحر احمر گفته اند که نقطه‌ای در ساحل دریا بین قمران و جده محاذی یلملم است آن محاذاة مورد نظر برای احالة احرام نیست زیرا معنای محاذاة برای احرام شخصی که به جهت مکه می‌رود و در سمت قبله حرکت دارد آن است که میقات یا در طرف راست و یا در طرف چپ او واقع شود و بین او و میقات و مکه یک مثلث قائم الزاویه تشکیل گردد که زاویه قائمه آن بین خط واصل از مکه تا نقطه محاذاة باشد یعنی مکه آن جا و یک میقات این طرف و یک میقات هم این طرف است که اگر از وسط بخواهد برود که یا طرف چپ او در این جا میقات است یا طرف راست او میقات است این هم یک نکته است که ما بعد به این نکته می‌رسیم یک جای نظر در اینها وجود دارد.

تلمیذ: این مثلث قائم الزاویه، در روایات وجود

دارد که ایشان اینگونه می‌گویند؟

استاد: نه روایت نیست و معنای لفظ محاذاة این

را می‌گوید.

تلمیذ: اگر این نحو باشد آن وقت وتر بزرگ این
مثلث، قطر یک دایره می شود یک طرف آن می شود
مکه و یک طرف آن چه می شود؟

استاد: عابر! خود عابر از وسط عبور می کند یک
طرف این میقات و طرف دیگر آن میقات و وتر آن
هم می شود خطی که از همان کعبه به سمت عابر
عمود شده است.

تلمیذ: پس به اصطلاح، محاذاة می شود محیط
یک دایره به مرکزیت کعبه!

استاد: بله دیگر همه آنها دایره است کل دور
زمین که به ..

تلمیذ: کل محدوده محاذاة را عرض می کنم!

استاد: چرا دایره باشد؟

تلمیذ: به دلیل قائم الزاویه بودن این مثلث
فرضی.

استاد: نه! ببینید! الان یلملم هم یک طرف است
یک طرف سمت چپ است فرض کنید که این قرن
المنازل هم فرض کنید که سمت راست است وقتی
سمت راست است شخصی که از وسط می آید عبور
کند از دایره رد نمی شود از یک خط قوسی رد

می‌شود که این خط قوسی یک گوشه آن می‌شود
یلملم و یک گوشه می‌شود قرن المنازل خودش هم
در وسط است حالا فرض کن یا در وسط است یا در
کنار است ولی بالاخره چون به سمت مکه می‌رود
پس این خط که از اول شروع می‌شود و به سمت
مکه می‌رود، می‌شود «عمود» این که شد عمود
می‌شود وتر دیگر حالا که این شد وتر دو گوش
مثلث چه می‌شود هر دو طرف میقات می‌شود.

تلمیذ: به مرکزیت مکه دایره می‌شود؟

استاد: درست است اما نسبت به خودش. نسبت
به خودش می‌شود مثلث اما به میقاتهای دیگر کار
نداریم چون میقاتهای دیگر از نقطه نظر میزان فاصله
با مکه مختلف است یک میقات دور است یک
میقات نزدیک است اصلا در یک سوم دایره کعبه
میقات وجود ندارد.

الان فرض کنید که اگر این مکه است در این جا
یک میقات است این هم در این جا یک میقات است،
این میقات نزدیکتر است به مکه یا دورتر است، حالا
اگر یک شخصی که می‌خواهد از این جا بیاید این

فرض کنید مسیر دور است اول نقطه‌ای را که به آن می‌رسد از محاذاة با میقات کدام است؟ پس معلوم شد حالا این را شما در نظر بگیرید این می‌شود یک وتر فرض کنید که به مثلث و یک گوشه و ترش می‌شود میقات دورتر، یک گوشه می‌شود باز میقاتی که از این دورتر است و می‌رود به آن سمت دیگر می‌رسد این در صورتی است که هر دو تا میقات مثلا تقریبا در یک فاصله باشند حالا اگر فرض کنید که یک میقات نزدیکتر است یک میقات دورتر است و این شخصی که الان دارد حرکت می‌کند طرف راستش میقات است ولی طرف چپ او دیگر میقات نیست میقاتها همه نزدیکتر است به او، این در این جا یک گوشه ندارد در واقع این جا فقط می‌شود یک مثلث که این مثلث وتر آن دیگر عابر نیست وتر آن بین میقات است و بین عابر خود عابر می‌شود یک گوشه مثلث این همان نکته ای بود که گفتم در نظر داشته باشید که یک مسئله در این جا هست

تلمیذ: این بحث جغرافیایی نیست یک بحث عرفی است.

استاد: نه، آن موقع هم اینها را در نظر می‌گرفتند

همان موقع این مسائل را می‌دانستند راههایی که تشخیص می‌دادند از ارتباط ستاره‌ها و... اینها را همه اندازه می‌گرفتند این طور نبوده که فرض کنید که نفهمند حالا به آن دقتی که صد متر و پانصد متر باشد نه، ولی نه این که دیگر در حد چند فرسخ اختلاف، این طور نبوده می‌فهمیدند لذا در همان نقشه‌هایی که مربوط به زمانهای گذشته است ما خیلی نقشه‌ها را نزدیک می‌بینیم با آن چه را که امروزه بررسی کردند امروزه فرض کنید که آمده‌اند و دقیق بررسی کردند این مسائل را من از یکی از دوستان می‌شنیدم راجع به کیفیت حرکت کشتی می‌گفت آمده‌اند دو کیلومتر دو کیلومتر دریا را آمدند اندازه گرفتند چه زحمت عجیبی که بیایند عمق دریا را چون بالاخره کشتی که حرکت می‌کند باید بفهمد که یکدفعه نخورد به صخره فرق می‌کند دو کیلومتر دو کیلومتر آمدند اندازه‌گیری کردند می‌دانید یعنی چه؟ چون نزدیکتر دیگر فایده ندارد مثلاً صد متر، دیگر در این مساحت دو در دو عمق تقریباً یک شکل است همین طور اندازه‌گیری کردند و روی تمام این

اندازه‌ها علامت گذاشتند و کد گذاشتند؛ یعنی فرض کنید که مدیترانه از این طرف به آن طرف آن، دو کیلومتر دو کیلومتر آن کد دارد که یک شخصی که دارد حرکت می‌کند الان در این دو کیلومتری می‌فهمد که عمق دریا چقدر است، یعنی با این زحمت طاقت فرسا در این جا می‌فهمد که الان عمق دریا فقط ده متر آمده بالا و فرض کنید که ۱۶۷۰ متر عمق دریا است دو کیلومتر دیگر می‌شود ۱۶۶۰ متر به این مقدار از دقت الان فهمیدند آن موقع این کارها را نکردند ولی حداقل نسبت به خود راهها و میزان مسافتی که طی شده است اینها اندازه گیری می‌کردند، مثلاً حرکت آن کشتی خودشان را به وسیله بادبان اندازه می‌گرفتند و در محاذات با مکانی که در آن جا حساب می‌کردند محاذات با آن را می‌نوشتند که ما الان ۳۵ دقیقه که از فلان نقطه حرکت کردیم به این نقطه رسیدیم و این علامت را دارد اینها همه در آن اطلس جغرافیای قدیم برای ملوانان ثبت شده است آن ملوانان قدیم اینها را همه را ثبت می‌کردند ابوریحان بیرونی در کتابش تمام اینها را آورده است البته دو کیلومتر دو کیلومتر نبوده،

الان آن حسابهایی که امروزه می‌کنند خیلی از همان محاسباتی که آنها استفاده کردند را اندازه گذاشتند لذا ما می‌بینیم فرض کنید که در همین مسافتات را به برید ملاحظه می‌کنند این دو برید و یک چهارم است یک برید و یک سه چهارم است این برید یعنی همان مسافتی که بین یک نقطه و نقطه دیگر است که من باب مثال عبارت است از سته امیال هر بریدی خب این یک مطلبی است که علی کل حال من خیال می‌کنم رفقا این را داشته باشند این به اصطلاح خوب است تا این که انشاءالله در روز آینده درسی این مسائل را مورد بررسی قرار بدهیم چون نکاتی است که تا این نکات روشن نشود ما نمی‌توانیم به نتیجه برسیم محاذاتی که ناخدایان می‌گویند طوری است که یلملم و قبله هر دو در یک جهت با تفاوت کمی واقع می‌شود و این منتج فایده‌ای از جهت نسک نیست.

یلملم در جنوب مکه است زیرا میقات اهل یمن است و یمن در جنوب شرقی مکه است و جده در مغرب مکه است و ناسک که در جده می‌ایستد هیچ

گاه محاذات با یلملم را پیدا نخواهد کرد و در بین راه حتی در حده به فتحاء که جده این محاذات محقق نیست در این زمینه کتاب هست بنده هم کتابش را دارم که دقیقا نقشه در آن جا است وقتی انشاءالله خواستیم به این برسیم آن را می آوریم تا این که این مسئله محاذات از روی نقشه جدید و دقیق آن بررسی شود شاید آن محاذات بعد از حدود حرم یا داخل آن باشد و جده نیست و از طرفی نمی توان چنین ناسکینی را الزام به احرام از جحفه یا از یلملم نمود که بروند دور بزنند حالا که شما از جحفه آمدید بروید جحفه یا این که بروید از یلملم این دلیلی بر این مسئله نیست، زیرا جحفه در شمال مکه است و یلملم در جنوب آن و وجهی برای این الزام نیست همچنان که نمی توان آنها را الزام به مواقیت دیگر و طبق اصل کلی عدم جواز دخول حرم بدون احرام باید ایشان در ابتدای دخول به حرم محرم شوند این همان مسئله اصلی است که حالا فرض کنید که این افراد که البته حالا که برای کسان دیگر هم آن مسئله محاذات به جای خود ولی برای کسانی که چیز کنند خوب روی چه حسابی است خوب مواقیت که مربوط

به اینها نیست و از طرفی الزام به این نیست که انسان آنها را امر کند به این که مسیر خودش را دور کنند بروند آن جا پس از کجا محرم شوند از همان ادنی الحل قاعده کلی داریم که لایجوز دخول الحرم الا بالاحرام پس بنابراین اینها به قاعده اصل براءت این جا می شود جاری شود این جا که به قاعده اصل براءت از احرام است الا به دلیل، دلیل می گوید در حرم فقط در حرم چون اگر در حرم نداشتیم تا خود کعبه و پشت بام آن هم می توانست طرف با همان لباس خودش برود ولی چون دلیل داریم که ورود در حرم بدون احرام جایز نیست آن جا دیگر جلویش گرفته می شود و باید آن جا احرام ببندد قبلش هم باید احرام ببندد؟ نه، به چه دلیل؟ نه میقاتی پشت سر او بوده است و نه این که دلیلی برای رجوع به یکی از مواقیت چه در قسمت راست چه در قسمت چپ هست دلیلی بر این مسئله ما نداریم اصل براءت در این جا وجه پیدا می کند که عرض کردیم

تلمیذ: چرا برای مجاور مکه قائل هستند که باید برگردد به آن میقات اهل خودش؟

استاد: مجاور مکه هنوز جزو مکه نشده است او چون می‌بایست از آن جا احرام ببندد آمده در مکه حالا که می‌خواهد احرام ببندد احرام چیست؟ احرام، احرام خود دویره اهلهاست، بین مسجد شجره و بین مکه منزل او است حالا گفته که فرض کنید که می‌خواهم یک ماه در آن جا بمانم اگر تو در منزل خودت بودی از کجا احرام می‌بستی؟ از دویره اهلهاست می‌بستی دیگر چون این منزلش مادون میقات و مکه است همان جا می‌شود محل برای احرام او این باید برگردد البته برای کسی که اقام سنتین نباشد حالا که آن هم البته در آن حرف است یعنی نقاط مختلفی هست که باید به اصطلاح نگاه کنیم و ببینیم که این علت چه بوده است چون در مدینه داریم لمن اقام شهرا

تلمیذ: نسبت به سنتین ما کار نداریم ما بین سنتین.

استاد: نه سنتین که جزو اهلهاست قانتین یعنی جزو قانتین به اصطلاح...

تلمیذ:؟

استاد: بله خب این میقاتش دلیل چیست چرا

باید در مکه ببندد؟

تلمیذ: ما دلیل داریم که ملزم است که بر این
مواقیت چطور می‌تواند بر این افراد.

استاد: چون روایت داریم دویرة اهلها این که اهل
مکه نیست.

تلمیذ: نه اینها که وارد می‌شوند ادنی الحل باید
محرم شوند

استاد: خب این که خارج از این قواعد به
اصطلاح برای میقات است، برای کسانی که از خود
مواقیت عبور می‌کنند لاهلها و لمن یمرّ من نفس
المواقیت هذه المواقیت است این دلیل

تلمیذ: قاعده کلی داریم.

استاد: کدام قاعده است؟

تلمیذ: هیچ کسی حق ندارد که... قاعده که در
خود روایت است.

استاد: آن دارد که لایجوز لمن یعدوا عن هذه
المواقیت اینکه هنوز از مواقیت عبور نکرده است این
خودش جزو مجاور مکه است و منزلش بین مواقیت
و مکه است.

تلمیذ: شخصی که الان ما بحث می‌کنیم که از
جده می‌آید اینها را ما چرا بیاییم بگوییم از ادنی الحل
احرام ببندند؟

استاد: چون که مواقیت مال اهلها است این که
جزو اهلها نیست.

تلمیذ: خب ما ملحق می‌کنیم به این قاعده.

استاد: چرا ملحق می‌کنیم به این قاعده
نمی‌خواهیم بکنیم.

تلمیذ: قاعده کلی است.

استاد: قاعده کلی نداریم کدام قاعده؟ قاعده کلی
این است که این مواقیت وقتها رسول الله لاهلها این
که از سودان می‌آید در جده از بحر احمر رد می‌کند
کدام یک از این مواقیتی است که رسول الله وقتها
اصلا سودانیها حجشان به درد نمی‌خورد اینها که
حج انجام می‌دهند این مواقیت مال اهل عراق ذات
نمی‌دانم عقیق است آن مال نمی‌دانم فیروزه است آن
مال نمی‌دانم دُرّ است این یلملم است، اما برای
افرادی که از اهل عراق نیستند یک قریه است اصلا
نه جزو عراق حساب می‌شود نه جزو شامات حساب
می‌شود حالا آن قریه بیچاره خودش را به کدام ملحق

کند به اهل شام ملحق کند یا به اهل عراق ملحق کند
هیچی می گویند به هیچ کدام، بلند شو برو تا ادنی
الحل به ادنی الحل که رسیدی در آن جا آن هم از
باب این که جایز نیست بدون احرام وارد شوی و الا
تا خود مسجد الحرام با خرت می توانستی بروی این
حمار اسوداللون گفت این حطب مرتب بر حمار
اسوداللون را هر رطل شرعی به چند درهم در
معرض بیع و شراء درمی آوری؟ گفت حاج آقا اگر
می خواهی قرآن بخوانی برو مسجد اگر می خواهی
بخری هیزم همه پنج ریال است و من نفهمیدم تو چه
می گویی می خواهی قرآن بخوانی یا می خواهی هیزم
بخری؟ عبور با هواپیما هم در خطوط مخصوصی که
از روی مدینه عبور می کند مثل فرض کنید که از شام
از دمشق که می آید به سمت جده از بالای مدینه عبور
می کند ما از بالای مدینه رد شدیم اتفاقا در همان
موقع هم خلبان گفت که الان ما داریم از بالای
مسجد شجره رد می شویم هر کسی احرام نبسته
احرام ببندد در آن لحظه همه طیاره شروع کردند به
لبیک اللهم لبیک گفتن بله یک سنی بغل من بود و آن

هم خواست احرام ببندد ولیکن تا آن جا با او آشنا شده بودیم مال شام بود مال سوریه بود ولی در آمریکا بود آمده بود آن جا و می خواست احرام ببندد بغل ما نشسته بود گفتم تو نمی خواهی ببندی تو برو جده همان جده که رسیدی آن جا برو جحفه از همان جا احرام ببند خلاصه از راه به درش کردیم! بعد آن کارهایی که باید بکند گفتم که این کار را بکن این کار را بکن. چون محاذات همانند استقبال قبله به واسطه زیادی بعد متصل می شود. من خیال می کنم که دیگر دلیل را در این صورت بیان کردیم و دیگر گفتن آن زیاد وجهی ندارد دلیل مرحوم آقا در این قضیه همان مطلب صحیحه عبدالله بن سنان است که خودمان عرض کردیم و دیگر معنای دون المواقیت، البته مرحوم آقای گلپایگانی دون را به معنای غیر گرفتند لذا اصرار داشتند بر این که این مواقیت لکل زائر که یدخل فی الحرم و یزور مقارن او حاج مفرد او معتمر برای هر زائری این مسئله به اصطلاح هست ولی دون به مادون برمی گردد و مطلب از این نقطه نظر درست است و ما هم نظرمان بر این است که دون به معنای قبل است نه به معنای غیر از این نقطه

خب با مرحوم آقای گلپایگانی می‌توانیم بگوییم که نظر ما مخالف است ولی از این نقطه نظر که صحیحه عبدالله بن سنان ایشان می‌فرمایند که صحیحه واحد است و در قبال این روایات متعدده نمی‌توانند مقاومت کند این هم اشتباه است صحیحه چه واحد باشد چه غیر واحد باشد حجیت دارد و کمیت در حجیت نمی‌تواند تأثیر داشته باشد از این نقطه نظر باز می‌توانیم بگوییم که حق به جانب مرحوم آقا است و همین طور از نقطه نظر مسئله براءت از زائد این هم درست است تا قبل از این که حکم الزامی و تکلیفی نسبت به موضوع خاص باشد در آن جا مکلف براءت از الزام دارد و الزام در این جا احرام از احد مواقیت است و خب که این احد مواقیت برای افرادی که از غیر از این مواقیت عبور می‌کنند چنان که مثلا گفتند افرادی که با هواپیما می‌آیند از غیر از مواقیت عبور می‌کنند چون بر فرض که بخواهند از مواقیت عبور کند مشکل است آن هواپیما با آن سرعت چطور فرض کنید که شخص

بخواهد یکدفعه از محاذات با میقات در آن جا احرام
ببندد البته این را ما می‌توانیم در آن یک مقداری
خداشه کنیم به این که آن دقتی که در این جا هست
عرفا این دقت مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد چطور این
که خود این مواقیت را هم با شاخص مشخص نکرده
اند.

مگر فرض کنید که وادی عقیق اولش مشخص
است یکدفعه اولش عقیق می‌شود مثل یک خطی که
می‌کشند خط وسط خیابان که می‌کشند همان خط را
کشیدند این طرف وادی عقیق است این طرف آن
وادی غیر عقیق است این که نبوده وادی العقیق یک
مسافتی است که به آن وادی العقیق می‌گویند حالا
شما که سانت نمی‌توانی بگذاری اول وادی العقیق و
بگویند از این جا است باید حرکت کنید برسید لعل
این که یک کیلومتر هم شما رد کردی دو کیلومتر هم
رد کردی اشکال ندارد وضع ندارد جا ندارد یا فرض
کنید که یلملم و اینها حالا مسجد شجره مشخص
است در خود مسجد شجره هم فرض کنید که احرام
در آن جا بهتر است که یک قدری دورتر باشد یک
چند میلی انسان حرکت بکند به مسجد شجره بعد

آن جا لبیک بگوید احرام را در مسجد شجره ببندد
منتهی لبیک را آن جا و لذا مستحب است که انسان
وقتی که حرکت کرد صدایش را بالاتر ببرد حتی در
این جا هم مشخص نشده است که دقیقا.... اینها
همه چیزهای عرفی است یعنی شارع نظر بر وسواس
سانت و میلیمتر در این جا ندارد و امکان هم ندارد.
آن هم آن زمان بخواهند بیایند دقیقا سر متر آن حدّ
فاصل بین میقات و غیر میقات احرام ببندند پس
بنابراین چه اشکال دارد که با هواپیما این را بگوییم
وقتی که آن خلبان اعلام می کند که ما الان از محاذات
میقات داریم رد می شویم همان موقع احرام ببندیم
البته اگر محاذات با خود میقات صحیح باشد یا فرض
کنید که بالای خود میقات که دیگر محاذات هم
نیست البته نه محاذات عرضی، محاذات طولی را
می گوییم ما الان داریم از این نقطه رد می شویم خوب
آدم نگاه می کند فرض کنید که لباسش را عوض
می کند خوب لباس عوض کردن که اشکال ندارد بعد
لبیک می گوید بخاطر تأکید هم تا ده دقیقه همین
طوری می گوید تا نیم ساعت هم می تواند بگوید تا

وقتی که دویرة اهل مکه در آن جا پیدا نباشد و این هواپیما هم به سمت جده می رود نه به سمت مکه و هیچ اشکال ندارد که در این جا برای هر کدام از این لبیکها قصد احرام را بخواهد بکند هیچ اشکالی از این نقطه نظر ندارد لذا این که می گویند در هواپیما احرام امکان ندارد این خودش محل تأمل است علی کل حال این را که من خدمت شما عرض کردم دیگر آخرین استدلال بر مسئله کفایت است لذا جای این دارد که ما اگر رأی فقها را در این زمینه بخواهیم عرض کنیم بیاییم و به آن نقاطی که مرحوم آقا در این جا تذکر دادند و روی آن تکیه کردند روی این مسائل ما توجه کنیم و ببینیم که آیا برای محاذات میقات یا برای ادنی الحل لمن لایمرّ باحد هذه المواقیت می توانیم در این جا تمسک به این ادله کنیم یا باید همان انحصار بر مواقیت را در نظر بگیریم؟

من یادم است در آن جلسه هی آقای گلپایگانی می گفتند آخر شارع مقدس این مواقیت را تعیین فرموده آقا می فرمودند خب لاهلها تعیین فرموده، ایشان لاهلها را می خواستند بگویند که این قیدیت در این جا ملاک در انحصار حکم نیست در این جا

حذف قیود در این جا ملاک است چطور این که در آن عکس آن در روایت عبدالله بن سنان داریم لمن أقام شهرا و يأخذ طريقا که هم ذوالحلیفه در این جا قیدیت آن می شود منتفی می شود و همین طور اقام بها شهرا منتفی می شد چون ممکن است این روایت مخصوص مدینه است و غیر مدینه را نگفته یک، ثانیاً لمن أقام بها شهرا اگر یک کسی که فرض کنید که یک هفته ماند دو هفته ماند یا این که اصلاً آمد و مرور کرد و اصلاً نماند خب اینها همه جای چیز دارد خب اشکال کردند مرحوم آقای حکیم در خود مستمسک همین قیود را در این جا ملاحظه کردند و مسئله مدینه را حالا صرف نظر کردند ولی این که روایت دارد لمن أقام بها شهرا مانمی توانیم این قید را ندیده بگیریم این خلاصه مسئله است.

تلمیذ: در صورتی که در جلوی زائر میقاتی باشد مثل مدینه که ذوالحلیفه در جلو است اما اگر جلوی زائری میقات وجود نداشت مثل همین که از سودان دارد می آید چطور؟

استاد: آقای گلپایگانی ایشان می فرمودند روایت

دارد که مواقیت اینها هستند المواقیت التي وقتها رسول الله لاهلها، آن وقت می‌گویند آن را باید حذف کرد نه این که انحصار را در مواقیت حذف کرد، انحصار در مواقیت به جای خود باقی است، لاهلها این طرداً للكلام است برای کسانی که می‌آیند و رد می‌شوند و اینها فرض کنید که مواقیت اینها هستند از آن طرف آمدند القاء قیدیت قیود را در آن جا کردند نه از این طرف که بیایند بگویند مواقیت را اصلاً انحصارش را بخواهند القا کنند برای کسانی که از اینها نمی‌آیند مثل این که از سودان می‌آیند نه از یلملم است که پایین است و نه از جحفه در شمال مکه است ارتباطی اینها به همدیگر ندارند. علی کل حال ببینید فقها نظرشان در این جا چگونه است.

تلمیذ: خود پیامبر وقتی که آن مواقیت را در نظر گرفته است حتی از آن جا کسی الان نمی‌آید اما خواهد آمد این مثل این که یک شمه‌ای یک ظهوری دارد که آن مواقیتی که دارد تعیین می‌کند خودشان یک موضوعیت دارد همه مردم که از همه جهان می‌خواهند بیایند به مکه از یکی از این راهها...

استاد: این طور بگوییم این مطلبی که ایشان می گویند مطلب قابل تأملی است، این که حضرت می فرمایند موافقت وقتها لاهلها در روایات داریم که اصلا عراقی آن موقع نبود ممکن است بگوییم منظور حضرت اهالی عراق بعد ایجاد البلاد بعد ایجاد المدين بوده است و لیکن نسبت به افرادی که مربوط به سودان هستند حضرت ساکت بوده است.

تلمیذ: منظور ایشان شاید این باشد که خود موافقت موضوعیت دارد برای احرام؟

استاد: بله موافقت برای اهل دیگر.

تلمیذ: نه حالا ما قید اهل را برداریم ما می گوییم استفاده از روایت من حیث المجموع برای خود موافقت موضوعیت دارد.

استاد: موافقت موضوعیت دارد برای کی؟

تلمیذ: برای هر کسی که می خواهد محرم شود.

استاد: نه این را نداریم

تلمیذ:؟

استاد: موافقت لاهلها شما می گوید در آن موقع عراق وجود نداشت خب می گوییم بعدا وجود پیدا

می کند.

تلمیذ: ما این را می خواهیم بگوییم معقول هم نیست که مثلاً یلملم را بیاییم برای اهل شام بگذاریم برای اهل خودتان چیز کنید اما آن شخصی که الان میقات ندارد ملحق شده به این دو تا

استاد: این از کجا آمده؟

تلمیذ: از موضوعیت مواقیت.

استاد: موضوعیت مواقیت لاهلها را قبول داریم یعنی کسانی که اهل این میقات هستند و عبور می کنند از این میقات اینها نمی توانند از میقات عبور کنند و بروند در یک میقات دیگر از آن میقات الالعة او لمن یمرّ بها من هذه المواقیت نه لمن یمرّ مطلقاً کسی که از این مواقیت عبور می کند ولو از اهل عراق نیست باید احرام ببندد اتفاقاً عکس می گوید نمی فرماید هر کسی که مرور می کند بیاید دور بزند، مرور می کند از این جا، حالا انشاءالله دیگر تتمه باشد برای بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد